

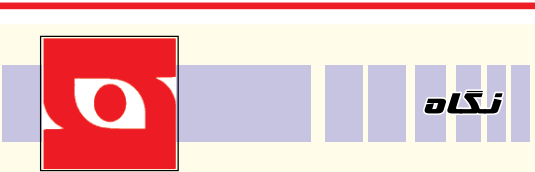
مخالفت ۷۶ درصدی ژاپنی‌ها با استقرار تسلیحات اتمی آمریکا در کشورشان

نتایج یک نظرسنجی در ژاپن از حمایت اکثریت شرکت‌کنندگان از اصول غیرهسته‌ای و مخالفت با استقرار تسلیحات هسته‌ای آمریکا در این کشور حکایت دارد. به گزارش مهر، خبرگزاری ژاپنی کیودو، یکشنبه، به نقل از نتایج یک نظرسنجی سراسری گزارش داد ۷۶درصد از مردم ژاپن از حفظ سه اصل غیرهسته‌ای این کشور حمایت می‌کنند. این سه اصل عبارتند از نداشتن سلاح‌های هسته‌ای، نساختن این سلاح‌ها و عدم صدور مجوز استقرار آن در خاک ژاپن. این

دوشنبه ۱۲ مرداد ۱۴۰۵
۱۹ صفر ۱۴۴۸

۳ آگوست ۲۰۲۶

شماره ۲۴۲۰۲



روزی که پروژه استعماری غرب آغاز شد!

امین‌الاسلام تهرانی

۳ اوت ۱۹۴۲، روزی است که سه کشتی کوچک اسپانیایی، «هنیئا»، «پینتا» و «سانتاماریا»، بندر بالوس را به مقصد قایق‌نوس اطلس ترک کردند. فرمانده این سفر، کریستف کلمب، دریانوردی اهل جنوا بود که با حمایت مالی و سیاسی پادشاهان کاتولیک اسپانیا، فریادند و ایزابلاد، در پی یافتن مسیر دریایی کوتاه‌تری به هندوستان از راه غرب بود. اما آنچه در پایان این سفر رقم خورد، نه رسیدن به آسیا، بلکه برخورد اروپا با قاره‌هایی بود که بعدها «بنیای جدید» نام گرفتند. این رویداد، در روایت رسمی غرب، آغاز «عصر اکتشافات» معرفی شد؛ اما برای میلیون‌ها انسانی که در آن سرزمین‌ها زندگی می‌کردند، آغاز عصر اشغال، کشتار، غارت و نابودی بود. حرکتی که در ظاهر یک سفر دریایی به نظر می‌رسید، در واقع نقطه آغاز یکی از گسترده‌ترین پروژه‌های سلطه‌طلبی و استعمار در تاریخ بشر شد. پروژه‌ای که غرب آن را «کشف» نامید، اما بسیاری از ملت‌های غیرغربی از آن را سراز غارت‌هاجم و استعمار دانند.

آن روزها لحظه‌ای که کشتی‌های کلمب در جزایر کارائیب لنگر انداختند،

منطق استعمار اروپایی نیز شکل گرفت و به تدریج به یک الگوی جهانی تبدیل شد.

سرزمین‌هایی که هزاران سال‌ها محل شکل‌گیری تمدن‌ها، فرهنگ‌ها و نظام‌های اجتماعی پیشرفته بودند، از سوی قدرت‌های اروپایی به عنوان «سرزمین‌های بی‌صاحب» یا «راضی بکر» معرفی شدند، گویی تاریخ این مناطق از لحظه ورود اروپاییان آغاز شده‌است. مردمانی که دارای زبان، دین، هنر، دانش کشاورزی، معماری و ساختارهای سیاسی مستقل بودند، در روایت استعمارگران به «وحشی» و «قافت تمدن» تقلیل یافتند تا اشغال سرزمین‌هایشان مشروع جلوه داده شود. این صرفاً یک اشتباه جغرافیایی یا سوءبرداشت فرهنگی نبود، بلکه تصمیمی آگاهانه برای بازتعریف واقعیت به سود قدرت بود.

آنچه سپس از آن رخ داد، نه یک تبادل فرهنگی برابر، بلکه انتقال

سازمان‌یافته ثروت، منابع طبیعی، نیروی کار و جان انسان‌ها از جهان

جدید به اروپا بود. معادن غنیمت طلا و نقره در آمریکای لاتین، به ویژه در

مناطق پهنه رود و بولیوی امروزی، به خدمت امپراتوری‌های اسپانیا و

پرتغال درآمد و نیرویی سابقه‌را ر روانه خزانه‌های اروپایی کرد. در همان

حال، جمعیت بومی قاره امریکا طی چند دهه با کاهش فاجعه‌باری روبه‌رو

شد، بیماری‌های وارداتی، جنگ‌های خونین، کوچ اجباری، و کار طاقت‌فرسا

در معادن و مزارع و سیاست‌های سرکوبگرانه، میلیون‌ها انسان را از میان

برد. اندکی بعد، تجارت بعد فراتلانتیک نیز به بخش جدایی‌ناپذیر این

نظام تبدیل شد و میلیون‌ها آفریقایی با زور، خشونت و زنجیر از سرزمین خود جدا شدند تا در مزارع و معادن مستعمرات به بی‌گاری گروخته شوند.

این خرجه عظیم استعمار، یکی از مهم‌ترین پایه‌های انباشت سرمایه در

اروپا به شمار می‌رود.

غرب امروز ترجیح می‌دهد این دوره را با عنوان «عصر اکتشافات»

در کتاب‌های تاریخ و روایت‌های رسمی خود بازنامایی کند، عنوانی که

خشونت و سلطه را پشت وازهای جذاب و پیشرفت‌محور پنهان می‌کند. اما

اکتشاف، هنگامی که با لشکرکشی، اشغال نظامی، تحمیل دین، نابودی

فرهنگ‌های بومی و بهره‌کشی اقتصادی همراه باشد، دیگر معنای واقعی

خود را از دست می‌دهد و به فتح و استعمار تبدیل می‌شود. خود کریستف

کلمب نیز در گزارش‌هایش از امکان به بردگی گرفتن بومیان و بهره‌برداری

از آنان سخن گفته بود. پس از اسپانیا و پرتغال، دیگر قدرت‌های اروپایی

به دنبال هند، اندونزی و انگلیس نیز همین الگو را دنبال کردند و آن را به یک

نظام جهانی تبدیل ساختند. در این نظام، جهان به دو بخش تقسیم شد:

مرکز و پیرامون. استعمارگر و مستعمر، تمدن و بربریت، و حتی انسان

درجه یک و انسان درجه دو؛ به تقسیم‌بندی‌ای که آثار آن تا امروز نیز در

بسیاری از ساختارهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان باقی مانده است.

پایه‌های این پروژه استعماری تنها به گذشته محدود نماند و بخش

بزرگی از نابرابری‌های امروز جهان نیز ریشه در همان دوران دارد. شکاف

عمیق توسعه میان کشورهای شمال و جنوب، وابستگی اقتصادی بسیاری

از کشورهای آفریقایی، آسیایی و آمریکای لاتین و تمرکز سرمایه و فناوری

در غرب، بدون توجه به تاریخ استعمار قابل فهم نیست. بخش قابل توجهی

از منابع طبیعی و ثروت‌هایی که امروز در اختیار دولتها و شرکت‌های

بزرگ چندملیتی غربی قرار دارد، محصول قرن‌ها استخراج نابرابر منابع و

انتقال سرمایه از مستعمرات سابق است. حتی زمانی که کشورهای غربی

از ارزش‌هایی مانند آزادی، حقوق بشر و کرامت انسانی سخن می‌گویند،

این پرشش همچنان مطرح است که چگونه می‌توان از جهان شمول بودن

این ارزش‌ها دفاع کرد، در حالی که بخش مهمی از قدرت و ثروت تاریخی

همان کشورها بر پایه سلب همین حقوق از ملت‌های دیگر شکل گرفته

است.

جنگ جهانی اول نیز، که در ۳ اوت ۱۹۱۴ با اعلان جنگ آلمان به

فرانسه وارد مرحله‌ای تعیین‌کننده شد، از بسیاری جهات امتداد همان منطق

قلمت امپریالیستی بود. قدرت‌های بزرگ اروپایی که طی قرن نوزدهم بخش

بزرگ جهان را میان خود تقسیم کرده بودند، اکنون بر سر مستعمرات،

بازارها، منابع طبیعی و موازنه قدرت با یکدیگر وارد نبردی تمام‌عیار شدند.

میلیون‌ها سرباز و غیرنظامی در میدان‌های جنگ جان خود را از دست

دادند و بخش بزرگی از آن‌ها ویران شد. اما ریشه این خشونت گسترده را

باید در همان ساختار رقابت استعماری جست‌وجو کرد. با این حال، روایت

غالب غرب از این جنگ، بیش از آنکه بر نقش امپریالیسم و استعمار تأکید

کند، بر دفاع از آزادی و تمدن متمرکز شد.

امروز نیز هنگامی که کشورهای غربی از «نظم بین‌المللی مبتنی

بر قواعد» سخن می‌گویند، این پرسش مطرح می‌شود که این قواعد

چگونه شکل گرفته و چه کسانی در تدوین آن نقش داشته‌اند. بسیاری از

کشورهای جهان جنوب معتقدند بخش مهمی از این نظم، بازتاب موازنه

قدرتی است که پس از قرن‌ها استعمار و سلطه نظامی شکل گرفته است.

در چنین نگاهي، مفاهیمی مانند مداخله بشردوستانه، تحریم‌های یکجانبه

یا تغییر رژیم، در مواردی امتداد همان منطقی تلقی می‌شود که روزگاری

استعمار را با شعار «تمدن‌سازی» توجیه می‌کرد. تفاوت اینها شاید تنها

در زبان و ابزارها باشد؛ دیروز شمشیر، صلیب و کشتی‌های جنگی، و امروز

سازوکارهای سیاسی، اقتصادی، رسانه‌ای و حقوقی. از این منظر، بدون

بازنگری در مبسات استعمار، سخن گفتن از عدالت جهانی با دشواری‌های

جدی روبه‌رو خواهد بود.

۳ اوت، فرصتی است تا بار دیگر به این واقعیت اندیشیده شود که تاریخ

را معمولاً فاتحان می‌نویسند، اما هرزینه آن را قربانیان می‌پردازند. کریستف

کلمب، صرفاً یک ماجراجو نبود؛ او به نماد پروژه‌ای تبدیل شد که طی

چند قرن، نقشه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان را دگرگون کرد. از

این رو، ۳ اوت نباید صرفاً یک مناسبت تقویمی با یادوبی یک سفر دریایی

تلقی شود. این روز می‌تواند فرصتی برای بازخوانی انتقادی تاریخ، بررسی

ریشه‌های نظامی جهانی کنونی و تأمل درباره پیامدهای استعمار بر سرشونت

ملت‌ها باشد. تاریخ، اگر تنها برای ستایش فاتحان روایت شود، به ابزاری

برای تکرار همان گشودهای سلطه تبدیل خواهد شد. اما اگر با نگاه انتقادی

و چندجانبه خوانده شود، می‌تواند به فهم بهتر جهان امروز و جایگیری از

بازتابیود چرخه‌های خشونت و نابرابری کمک کند. آینده نباید که بر پایه

فراموشی گذشته بنا شود.

در نهایت، تا یادآور این حقیقت است که قدرت، اگر با حافظه

تاریخی همراه نباشد، می‌تواند خطرناک‌تر از همیشه عمل کند. تمدن

غرب طی چند قرن گذشته توانسته است بخش بزرگی از نظام سیاسی،

اقتصادی و فرهنگی جهان را شکل دهد، اما روایت رسمی آن از گذشته،

همواره با انتقادهایی درباره «بی‌عدالتی بودن» نادیده گرفته می‌شود و

استعمارشده همراه بوده است. بازخوانی این تاریخ، نه برای نفی دستاوردهای

علمی یا فرهنگی غرب، بلکه برای کامل‌تر کردن حافظه جمعی بشر و

شنیدن صدای کسانی است که قرن‌ها در حاشیه روایت‌های رسمی قرار

گرفته‌اند.

کیهان

صفحه ۸

گزارش مهم نیویورک تایمز از تبعات جنگ در آمریکا

مردم آمریکا در فقر دست و پا می‌زنند ۱۰۰ میلیارد دلار هزینه جنگ با ایران می‌کند ترامپ



سرویس خارجی-

روزنامه مشهور آمریکایی با اشاره به تشدید

فقر در آمریکا دوره ترامپ نوشته است، در حالی

که مردم آمریکا در فقر دست‌وپا می‌زنند و برای

تأمین هزینه‌های زندگی خود پلاسماي خونشان را

می‌فروشند. ترامپ ۱۰۰میلیارد دلار از پول همین

مردم را صرف جنگی بدون حاصل با ایران کرده است.

جنگ آمریکا علیه ایران در حوزه‌های مختلف جز شکست

و شرمساری دستاوردی برای ترامپ نداشته است.

گزارش‌ها نشان می‌دهد که مردم آمریکا بیشتر از سایر

کشورها توان محافات ترامپ را نمی‌پردازند. او ده‌ها میلیارد

دلار از پول مالیات‌دهندگان آمریکایی را در جنگی هزینه

کرد که هیچ دستاوردی برای مردم آمریکا جز افزایش تورم،

افزایش قیمت بنزین، گازوئیل، کود شیمیایی و محصولات

کشاورزی نداشته است. «لیندا بیلبرگ» اقتصاددان برجسته

دانشگاه هاروارد پیش‌بینی کرده است که هزینه نهایی این

جنگ می‌تواند به یک تریلیون دلار می‌رسد. به گفته وی

«حاسبه دقیق هزینه‌های جنگ کار بسیار دشواری است. اما

۲میلیارد دلار هزینه مستقیم روی دست آمریکا می‌گذارد که

این مبلغ تازه نوب‌ک کوه بخ است. بیلبرگ خاطرنشان کرده است

که علاوه بر هزینه‌های کوتاه‌مدت، هزینه‌های بلندمدتی نیز

پس از پایان جنگ وجود دارد؛ از جمله پرداخت هزینه‌های

درمانی گه‌نسران‌ها و خدمت‌های و همچنین جایگزین کردن و تأمین

دوباره موجودی تسلیحات.

طی ۵ ده گذشته بارها رسانه‌ها و شخصیت‌های

سیاسی و اجتماعی آمریکا از تداوم هزینه‌ها که به جای

جنگ با ایران پول مالیات‌دهندگان آمریکایی را برای مبارزه

با مشکلات اقتصادی مردم آمریکا هزینه ثانی را تا اکنون

گوش شنوایی این مقابل این درخواست‌ها نبوده است. برنی

سنسدر، سناتور ایالت ورمونت و از رهبران جناح ترقی‌خواه

حزب دموکرات، چندی پیش در حساب کاربری رسمی خود

در شبکه ایکس (توییتر سابق) با انتشار پستی انگیزانه،

اولیو‌های تحریف‌شده دولت آمریکا را با بد افتقاد گرفته

و نوشته بود: «جنگ در عراق: ۲۰۱ تریلیون دلار، جنگ در

افغانستان: ۲٫۳ تریلیون دلار. ریزش پیش‌بینی‌شده جنگ

در ایران: ۵۰۰ تریلیون دلار. سهندرز سپس با کنایه‌ای تلخ به

وضعیت اقتصادی مردم آمریکا نوشته بود: «همیشه برای

جنگ پول هست، اما هرگز پول کافی برای مسکن، آموزش

بی‌خانمان‌های آمریکایی را بهبود بخشد. فاینشال تایمز هم

تسلیم‌طلبان بخوانند

مردم ونزوئلا گرفتار زلزله؛ دیپلمات‌های آمریکا مشغول غارت نفت



گزارش تازه وب‌سایت خبری پولیتیکو نشان می‌دهد،

در حالی که مردم ونزوئلا گرفتار زلزله‌ها و مشکلات

وقوع زلزله در کشورشان هستند، دیپلمات‌ها و نمایان

امریکایی مشغول غارت نفت این مرندمت؛ و این در حالی

است که برخی تسلیم‌طلبان وطنی که «مذاکره با ترامپ»

لیکظه از دهانشان نمی‌افتد، دقیقاً همین سرنوشت را

برای ایران می‌خواهند!

گزارش وب‌سایت آمریکایی پولیتیکو درباره وضعیت این

روزهای ونزوئلا بسیار مهم و عبرت‌آموز است. طبق گزارش

این وب‌سایت خبری-تحلیلی، دیپلمات‌های آمریکایی مستقر

در ونزوئلا به جای کمک به مردم زلزله‌زده این کشور مشغول

غارت منابع طبیعی و ثروت‌های ونزوئلا و بهره‌ز منابع نفتی

این کشور هستند.

همچنین دیروز رئیس‌جمهوری آمریکا با انتشار تصویر

گرافیکی از ونزوئلا به‌عنوان پنباجویکمین ایالت آمریکا یاد

کرد. یعنی تمام این کشورها متعلق به آمریکاست! چندی پیش

هم «لسلی رودریگز» رئیس‌جمهور موقت- که برخی معتقدند

دلیل بودن مادورو همکار ی او در آمریکست- با افسران روزنامه

صهیونیستی در کارائیب دیدار و درباره گسترش روابط ونزوئلا

با رژیم صهیونیستی رایزنی کرد؛ زمانی که ترامپ شهروندان

سال گذشته بخش زیادی از نیروی دریایی آمریکا را در دریای

کارائیب و در نزدیکی مرزهای ونزوئلا مستقر کرد. بسیاری از

کارشناسان، رسانه‌ها و حتی مقامات آمریکایی اعلام کرده‌اند که

آمریکا به‌دلیل حمله به ونزوئلا و تصاحب ذخایر غنیمت نفتی

این کشور است. متأسفانه عدم آمادگی دولت و ارتش در مقابل

این تهدید و خیانت بی‌شماره به خزانه‌داری ایالات و ونزوئلا باعث

شد که ارتش آمریکا در عملیاتی مشترک با سازمان سیا، روز

شنبه ۳ دی ۱۴۰۴ با حمله به کاراکاس پایتخت، نیکولاس

مادورو رئیس‌جمهور و همسرش را براباید و به آمریکا منتقل

کند ضمن اینکه پیش از این عملیات، خبرهایی منتشر شده

بود که با پاسخ مادورو حاضر به مذاکره با ترامپ شده‌است و

همان موضوع که برخی در گزارش دیگری نوشت: دولت آمریکا

«دوری از جنگ» دنبال می‌کند تا کشور را دودستی تقدیم

سگ رزد کند.

ترامپ قبل و بعد از این آذهریابی بارها صراحتاً اعلام کرد

که هدف از این حملات تصاحب ذخایر سرشار نفتی ونزوئلا

است. همان موضوعی که درباره ایران عزیز ما نیز گفته شد.

ذخایر نفتی اثبات‌شده ونزوئلا حدود ۲۰۳میلیارد بشکه برآورد

می‌شود که این کشور را در رتبه نخست جهان قرار می‌دهد.

طبق اظهارات مقامات آمریکایی، نفت این کشور می‌تواند

نیز با ۱۰۰ سال آینده آمریکا تأمین کند. ترامپ می‌گوید حالا به

آروزش رسیده است. چندی پیش روزنامه معتبر اسپانیایی

«آل‌کونومیسیتا» گزارشی منتشر کرد که نشان می‌دهد «لسلی

رودریگز» رئیس‌جمهور موقت ونزوئلا در ابلاغیه‌ای رسماً به

مشتریان نفت ونزوئلا شمل شرکت‌های هواپیمایی و کشتیرانی

دستور داده است که از این پس بهای سوخت را نه به حساب

دولت ونزوئلا بلکه به طور مستقیم به خزانه‌داری آمریکا باز

کند. تصمیمی که عملاً کنترل در آمده‌های انرژی ونزوئلا را به

دولت آمریکا واگذار کرده است! به‌دلیل این گزارش، روزنامه

فاینشال تایمز هم در گزارش دیگری نوشت: دولت آمریکا با

ایندی سال جاری میلادی بیش از ۱۳میلیارد دلار درآمد حاصل

از فروش نفت ونزوئلا بالا کشیده است. فاینشال تایمز نوشته

بود: میلیارد دلار که آمریکا از منابع درآمدی نفت ونزوئلا

باید بکشد تا بتواند با دست‌های خالی و ابزارهای

مزدوران آل سعود در یمن فعال شدند

ایسن درگیری‌ها بار دیگر نشان‌دهنده نقش مخرب

مداخلات آل‌سعود در یمن است، مداخلاتی که بیش از یک

دهه با حمایت از گروه‌های محلی، تأمین مالی و تسلیحاتی

عناصر وابسته و تحمل محاصره هوایی و دریایی، به تداوم

جنگ داخلی و رنج مردم یمن دامن زده است. نیروهای سعودی

تحت حمایت ریاض که به عنوان مزدوران سعودی توصیف

می‌شوند، بارها در جبهه‌هایی مانند تعز، الضالع و ساحل

غربی برای پیشبرد اهداف سعودی به کار گرفته شده‌اند،

در حالی که رژیم سعودی با حملات هوایی، حمایت

و لجاسی متلاش برای کنترل منابع و بنادر صادرات و تضعیف

به جای کمک به ثبات، به پیچیده‌تر شدن بحران و تضعیف

حاکمیت یمن ادامه داده است. گزارش‌های دیروز از جبهه

تعز، در کنار تصاعد اخیر درگیری‌ها و عملیات‌های متقابل،

بیانگر آن است که سیاست‌